**سبک شناسی بهار**

**مسرور، حسین**

از کتب درسی مفید که در سالهای اخیر تألیف شده دورهء سبک‏شناسی مرحوم ملک الشعراء بهار استاد فقید است که برای دانستن تطور نثر فارسی و مراجعهء طبقهء جوان شایان توجه و دقت است،زیرا کتابیکه سیر و تحول نثر فارسی را با شاهد و مدرک نشان دهد وجود نداشت و نگارش چنین کتابی‏ بسیار سودمند واقع شده دانشجویان ادب فارسی را از مراجعه بکتابهای بسیار که برخی از آنها کمیابست بی‏نیاز ساخت.

اما متأسفانه این تألیف مفید هم دارای اشتباهات و نقیصه‏هائی است که بواسطهء گرفتاریهای‏ زمان و کمی وقت مؤلف فقید فرصت تتبع بیشتر نداشته کوشیده است تا پیش از آنکه دست اجل طومار عمرش را درنوردد کتاب او در معرض انتشار گذاشتة شود.

نگارنده پس از برخورد بچنین اشتباهات در نظر داشت ضمن مقالهء وظیفهء دوستی و صمیمیت با استاد بهار را منظور و موارد نامبرده را روشن سازد-لیکن پس از دقت بیشتر و برخورد باختلافات و اشتباهات‏ دیگر مصمم شد که کلیهء آن موارد را یادداشت و نتیجه را بصورت رسالهء جداگانه منتشر سازد.اینک‏ در این مقاله به برخی از آن نکات بطور خلاصه اشاراتی کرده مفصل آنرا بآینده موکول میداریم.

در جلد دوم ضمن آثار نثری دورهء سامانی در صفحهء 23 نقل از تاریخ طبری می‏نویسد: «و دیگر گویند گبران و بسته کسینان که ایزد اندر جهان نخستین چیز مردی آفرید...» آنگاه در شرح این عبارت می‏نویسد:

«شکی نداریم که عبارت(بسته کسینان)که در بعضی نسخ(بسته کشیشان)ذکر شده مصحف‏ (مزدیسنان)یا(مزده کیشان)است و چون در کتب عربی غرر و غیره این کلمه نیست و در بلعمی‏ و تاریخ سیستان این لفظ آمده این حدس قوت می‏یابد که بنقل از ابو المؤید است؟؟؟).

گوئیم که این کلمه(مزدیسنان)و(مزده کیشان)نیست بلکه(بسته کشتیان)و مراد از آن‏ زردشتیان است و(کشتی)یعنی کمربند و کشتی گرفتن هم بمعنی کمربند یکدیگر را گرفتن،و کشتی بستن یکی از آداب مذهبی زردشتی است و هر زردشتی که بحد بلوغ میرسد باید با آداب‏ مخصوص نزد مؤبد رفته کشتی ببندد.پس بسته کشتیان یعنی زردشتیان-چنانکه در روایات داراب‏ هر مزدیار پارسی ضمن شرح آتش و رهرام(آتش بهرام)می‏گوید:البته سعی کنند که هر کجا بهدینان بسته کشتیان(یعنی زردشتیان)باشند البته در آنجا باید که آتش و رهرام باشد.

در همان جلد صفحهء 81 ضمن شرح تاریخ بیهقی این جمله را ذکر کرده:

حلقه بر افکندن و بر در زدن-اسکدار-در رسید حلقه بر افکنده و بر در زده.(اسکدار یعنی‏ کیسهء چاپاری یا کیسهء پستی).....فرمود نامه کردند باسکدار و حلقه بر افکندند و بر در زدند»- پس از آنکه گویند-در این اصطلاح اهل تحقیق حیرانند یعنی نمیدانند مراد از حلقه افکندن و بر در زدن چیست،آنگاه در آخر عبارت ضمن حاشیه مینویسد-این حلقه که در بیهقی گوید مراد حلقه فلزین یا حلقهء چرمی بوده است که بر خریطه یکی یا چند تا افکنده و سپس روی آنرا سرچسب میزده‏اند و کلمهء(بردر)گویا مصحف(پروز)است یعنی(حاشیه)و(سجاف)که همان سرچسب باشد که بر خریطه‏ میزده‏اند یا بر طومارها یا بر هر دو...الخ.

گوئیم این اشتباه که ضمن کتاب بیهقی آمده اسباب تفرقهء حواس مؤلف شده است و برای عبارت‏ (بر در زدن)لغت(پروز)را مناسب دانسته-در حالیکه صحیح آن(براز زدن)و(براز زده)است یعنی‏ چسبانیدن و چسبانیده مخصوصا چیزی را با آب دهان چسبانیدن.و مقصود از حلقه کمربندی است از کاغذ که روی لولهء مکتوب یا طومار پیچیده سر آنرا چسبانده مهر میکرده‏اند و برهان قاطع براز زدن‏ و برازیدن را وصل کردن چیزی بچیزی ضبط کرده است.

و در صفحهء 351 ضمن شرح مقامات حمیدی و مقامه؟؟؟از قول بزاز میزبان میگوید:

امروز از مبادی صباح نامنادی رواح در ترتیب کار تو بوده است و در ترکیب جشن نوبهار تو- یکپای در مطبخ و یکپای در مسلخ-یکدست در تنور و یکدست در خنور.

آنگاه ذیل صفحه در ترجمهء لغت خنور می‏نویسد-الخنور-نی تیر و هر درخت قابل انعطاف- و نعمت ظاهره-اقرب الموارد-و اینجا گویا مراد تیری باشد که بدان خمیر جهت رشته و غیره گسترانند.

گوئیم ذیل(خنور)بر وزن تنور فارسی است نه عربی چنانچه در برهان قاطع گوید-خنور-تغار و قدح خمیرگیری و خمره-گذشته از آن عبارت(یکدست در خنور)معلوم میدارد که مراد قدح خمیر است‏ نه چوب-زیرا اگر چوب منظور بود میگفت(یکدست بخنور)...

در جلد سوم صفحهء 186 ضمن بحث از تذکره دولتشاه سمرقندی شرحی برحسب انتقاد از این کتاب‏ نوشته که ما عینا آنرا از نظر خوانندگان میگذرانیم-.نقل از تذکره دولتشاه-ذیل شعرای عرب:

«معرهء از بلاد شام است در جوار حمص و ابو العلاء از آنجاست،فضلی کامل و بلاعتی شامل داشته‏ و او را در علم معانی و بیان تصانیف است(؟)و او را امیر المؤمنین القائم بامر اللّه العباسی اعزاز نمودی(؟) و مربی او بودی(؟)و در مدایح خاندان عباس ابو العلا را قصایدست(؟)حکایت کنند که ابو سعید رستمی‏ شاگرد ابو العلا بود(؟)و ابو سعید از اکابر و اعیان شعرا و فضلاست و در نهایت حال،ابو العلا نابینا شد(؟) و او را ابو العلای ضریر بدان سبب گویند،هرگاه ابو العلا مدحی جهت خلیفه انشا کردی ابو سعید رستمی قاید او شده او را به مجلس خلیفه آوردی(؟)گویند دار الخلافه را دروازه‏های چنان بلند بودی که‏ علمداران علم را در آنجا خم نا کرده در آوردندی و در خم شدن علم تفأل بد مینمود،هرگاه ابو سعید رستمی ابو العلا را بدروازه رسانیدی گفتی:یا ایها الاستاد دو تا شو!ابو العلا پشت خم کردی و خلیفه‏ و ارکان دولت خندان شدندی و ابو العلا گفتی احسنت زهی شاگرد خلف....الی آخر»

بعد مرحوم بهار می‏نویسد:

این حکایت سر تا پا غلط است،چه هیچگاه ابو العلاء معری بحضور قائم عباسی نرفته و درین باب‏ ذکری در کتابی نیست!و همچنین در مقدمهء حکایت که میگوید«او را در علم معانی و بیان تصانیفی است» چنین تصانیفی از ابو العلا دیده نشده است!و نیز گوید«در مدایح آل عباس ابو العلا را قصایدیست» چنین قصایدی نیست!و نیز ابو العلا در کودکی نابینا شده است،نه در نهایت حال!

فاما ابو سعید رستمی یتیمة الدهر او را از معاصران صاحب عباد میشمارد و میگوید ابو سعید محمد ابن محمد بن الحسن بن محمد بن الحسن بن علی بن رستم من ثناء اصبهان...و شعراء العصر....و الصاحب علی اکثر ندمائه و صنایعه...و سپس گوید:رستمی چون پیر شد از گفتن شعر؟؟؟و خودداری‏ نمود(یتیمه ج 3 ص 129-130)و صاحب سنه 385 وفات یافت و فوت ابی العلا در 449 بود، پس چگونه ابو العلا استاد رستمی تواند بود؟و زشت‏تر از همه حکایتی است که بابو العلا و رستمی در ورود بدار الخلافه نسبت داده است،با آنکه معلوم نیست ابو العلا هیچوقت بدار الخلافه رفته باشد:

اما حقیقت مطلب-اولا مقدمات احوال ابو العلا را دولتشاه از روی حدس و تخمین ذکر کرده‏ و همین قدر که تحقیق کرده است که ابو العلا معاصر با القائم بامر اللّه بود دیگر خود را محتاج ندیده است‏ که بدیوان او رجوع کند و به‏بیند که آیا این شاعر مدیحه سرای بوده است یا نه،و اگر بوده است‏ آیا در مدح خلیفه شعری گفته یا خیر؟و تجسس کند که آیا هرگز با خلیفه ملاقات کرده و از خلیفه صله‏ یافته و از وی راضی بوده یا نبوده،که اگر درین صدد میبود عکس آنچه نوشته بود می‏یافت ولی او مطابق‏ حدس و تخمین که دربارهء شعرای فارسی نیز روا داشته است عمل کرده و مقدماتی بی‏اساس در هم‏ آمیخته است.

ثانیا دربارهء ابو سعید رستمی که جان کلام اینجا است هیچ فرضی نمیتوان کرد و نیز نمیتوان‏ پنداشت که دولتشاه این حکایت را از خود جعل کرده باشد از طرف دیگر هیچکس از عرب تا عجم‏ چنین حکایتی دربارهء ابو العلا نیاورده است،پس بایستی مأخذی برای آن بدست بیاوریم و ما این مأخذ را بعقیده خود پیدا کرده‏ایم.

آنگاه مرحوم بهار قصه‏ای از تاریخ بیهق نقل کرده در پایان قصه نوشته است:

شک نیست که دولتشاه این قصه را(یعنی قصهء رفتن ابو العلاء ضریر بدار الخلافه و نزدیک دروازه‏ قد خم کردن)از این تاریخ یا کتابی دیگر از قبیل تاریخ نیشابور...یا کتاب مفاخر خراسان.... خوانده یا دیگری خوانده و برای او باشتباه نقل کرده است و بسبب عدم دقت و لا ابالیگری که شیوه بیشتر نویسندگان این عصر است نام(ابو سعید)و لفظ(ضریر)فرا یاد او مانده و باقی اساس از یاد رفته و آن‏ قصه بابی العلای ضریر و ابو سعید رستمی نسبت داده شده است...(انتهای کلام بهار).

اینک گوئیم-این داستان جعل نیست و از جاهای دیگر هم گرفته نشده بلکه مربوط بشرح حال‏ ابو العلاء سروی شاعر ایرانی معاصر و مداح قائم بامر اللّه عباسی است که از دوستان صاحب بن عباد و ابو سعید رستمی شاعر اصفهانی بوده و در آخر عمر کور شده و عنوان ضریر(کور)یافته است-پس‏ اگر سطر اول این شرح حال را اصلاح کرده بجای«معری»-«سروی»بگذاریم و معره و حمص را هم‏ به سرایه تبدیل نمائیم دیگر بقیهء داستان صحیح است و بیچاره دولتشاه هم لا ابالیگری نکرده-از کجا یقین کنیم که در نسخهء مرحوم بهار این اشتباه نبوده و سطر اول شرح حال مغلوط و دست خورده‏ بایشان و سایرین نرسیده است....

و اما دلیل معاصر بودن ابو العلاء سروی با صاحب عباد شعری است که صاحب از بغداد خطاب‏ باو سروده است:

ابا العلاء الا ابشر بمقدمنا فقد وردنا علی المهریة الفود من بعد ما قربت بغداد تطلبنی‏ و استنجزتنی بالاهواز موعودی...الخ

و از اشعار ابو العلاء سروی این قطعه در محاسن اصفهان دیده میشود:

اوماتری البستان کیف تجاوبت‏ اطیاره و زها لنا ریحانه‏ و تضاحکت انواره و تسلست‏ انهاره و تعارضت اغصانه...الخ